



### «کمیته دانشجویی مفدا» منحل شد

برای جلوگیری از تراکم فعالیت مفدا با نهادهای دانشجویی از قبیل نشریات دانشجویی، کانون‌های فرهنگی، انجمن‌های علمی و... نام آن تغییر می‌یابد تا این شائبه پیش نیاید که کمیته دانشجویی مفدا به عنوان یک نهاد دانشجویی مستقل به حساب آید.

### موزه کمونیسم

حسابدار تعظیم مودبانهای کرد و گفت: «اخبار انتشاراتی را شنیده‌اید؟ تیموفیف را دستگیر کرده‌اند.» سوفیا پتروونا نفسش بند آمد: «چی؟ ولی او... ولی او بود که همه... خراب کارها را... افشا کرد...» «و حالا یکی هم او را افشا کرده...»

از متن کتاب



## بررسی واکنش مسئولان و رسانه‌های داخلی به آتش‌سوزی نفتکش ایرانی در دریای چین و وضعیت مبهم ۳۰ هم‌وطن

# مردده‌اند یا زنده؟ گویا مهم نیست!



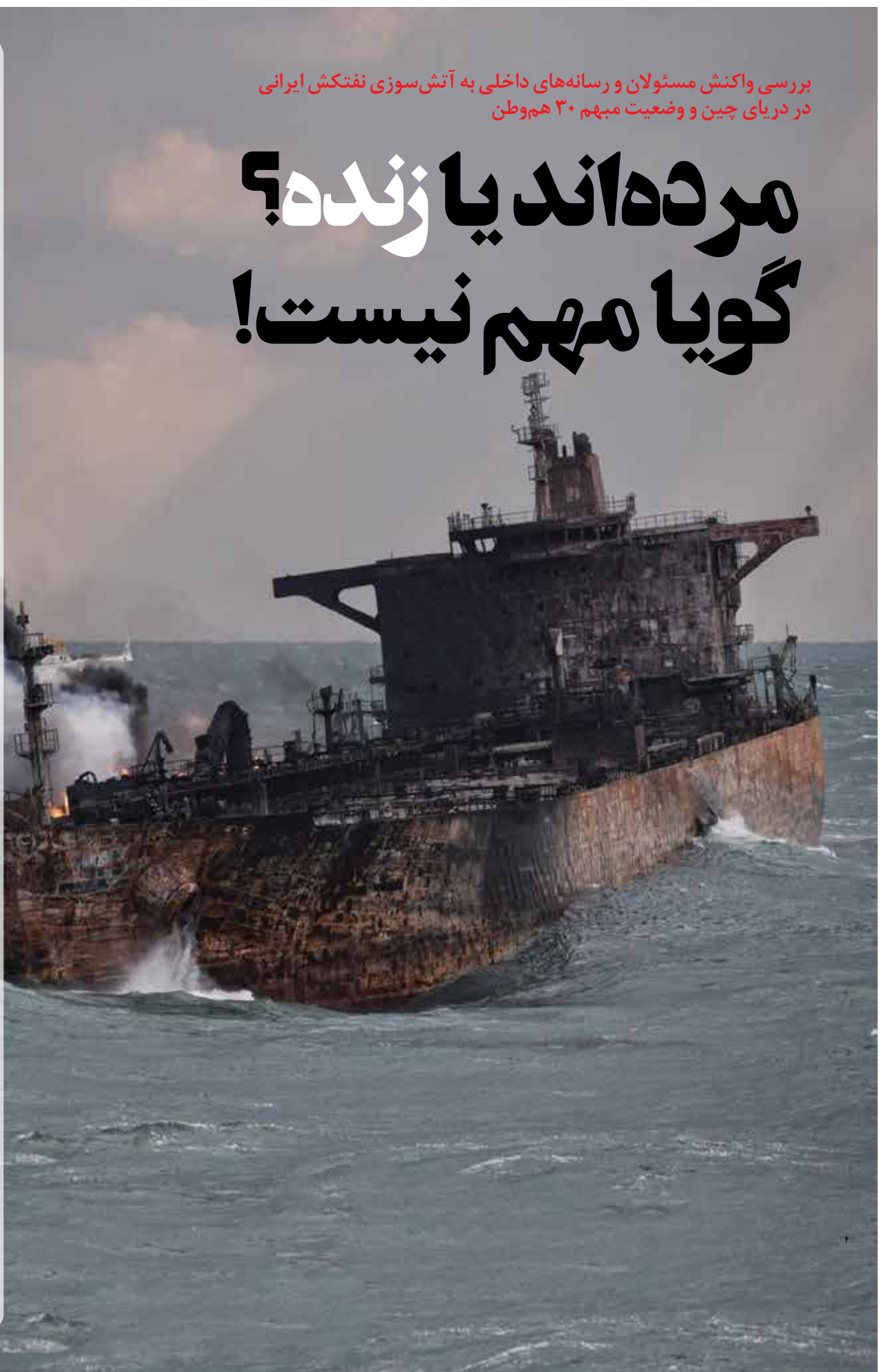
سعید جعفری  
مدیرمسئول

### سرمقاله

### چاک دهان یا چاه خلا؟

در روایات داریم که انتخاب نام نیکو برای فرزندان از حقوق اولاد بر گردن والدین است. البته این گزاره تنها حقی نیست که والدین باید در حق فرزندان ادا کنند بلکه بخش مهمی از تربیت مناسب، آموزش اخلاق، تعلیم رفتارهای اجتماعی و... نیز بر عهده پدر و مادر هاست. این نوع پرورش فرزند که باعث رشد و بالندگی وی شود کم تا بیش در اکثر خانواده‌های جهان مد نظر قرار می‌گیرد. حال چه مسلمان باشند، چه مسیحی، چه یهودی، چه بی‌دین. اما گاهی پیش می‌آید که والدین کم‌کاری می‌کنند و به جز انتخاب نام مناسب هیچ اهتمام دیگری در جهت تربیت شایسته فرزند خود ندارند. نمونه بارز این نوع تربیت «دونالد ترامپ» رییس‌جمهور واقعا بی‌شعور و بی‌تربیت ایالات متحده امریکاست. ایشان که در مهد مدنیت نوین و در دریای پول به دنیا آمده، رشد یافته و در نهایت هم شخص اول کشورش شده است، از کمینه شعور و تربیتی بی‌بهره است و انگار جای دهانش که خداوند برای گفتار نیک آفریده است، چاه خلا کار گذاشته‌اند و ایشان همان طور که از طریق همین دهان تغذیه می‌کند، به همان شیوه نیز جهت بیان نظرات متعفنش از آن بهره می‌گیرد.

کسی که قریب به یک میلیارد انسان ساکن در یک قاره را به همراه چند کشور دیگر چاه مستراح می‌داند (آن هم ملت قاره‌ای که هنوز تقاص وحشی‌گری‌های اجداد اروپایی و امریکایی همین آقایان را در دوران استعمار و برده‌داری پس می‌دهند) یقین بدانید خودش در چاه مستراح پرورش یافته و تا این حد در مسیر بالندگی و تکامل واتر قیده است. اگر همین مثال را در نظر بگیریم در خواهیم یافت که پول فراوان، محیط مناسب یا پر امکانات و موقعیت شغلی درجه یک، هیچ تضمینی برای افزایش شعور فرد نیست. آقای ترامپ بی‌شعوری و نژادپرستی را بهتر از هر فرد دیگری در طول تاریخ معنا کرده است




 سعید جعفری  
مدیرمسئول

گزارش

## «کمیته دانشجویی مفدا» منحل شد

صوتی از قبیل اجاره استودیو همان گونه که برای رادیومفدا در نظر گرفته می‌شود، تامین زیرساخت مناسب برای فعالیت نشریات ویدیویی از قبیل تامین دوربین و صدابرداری و تدوین و... است که امیدواریم در آینده‌ی نزدیک، چنین امکاناتی برای نشریات دانشجویی فراهم شوند.

### ۷. توجیه دانشجویان قبل از ورود به مفدا

در پایان به تصویب رسید قبل از جذب دانشجویان به عنوان خبرنگار افتخاری مفدا، برای‌شان به صورت کاملاً شفاف و واضح شرح داده شود که به هیچ عنوان استقلال کاری نخواهند داشت؛ کاملاً زیر نظر مدیر روابط عمومی معاونت فرهنگی فعالیت خواهند کرد؛ حق داشتن نشریه

همه‌چیز مورد لطف معاونت فرهنگی قرار می‌گیرد. این در حالی است که در بسیاری از دانشگاه‌ها، نشریات دانشجویی حتی یک میز برای برگزاری جلسات هیئت تحریریه خود ندارند. به همین منظور تصمیم بر این شد که تمام

یا «دبیر خبرنگاران افتخاری مفدا» یا هر عنوان مشابه دیگری نخواهیم داشت. ضمناً حکمی هم برای هیچ کس تحت این عنوان از طرف معاون فرهنگی دانشگاه زده نخواهد شد.

### ۳. حق الزحمه کار دانشجویی خبرنگاران افتخاری مفدا حذف خواهد شد

با توجه به اینکه آیین‌نامه کمیته دانشجویی مفدا، معاونت‌های فرهنگی دانشگاه‌ها را موظف به پرداخت حق الزحمه کار دانشجویی به اعضای کمیته کرده بود، از طرفی فعالیت در عرصه نشریات دانشجویی عمدتاً بدون پرداخت حق الزحمه کار دانشجویی است، تصمیم بر این شد برای کاهش جذابیت مفدا در مقابل نشریات دانشجویی، حق الزحمه کار دانشجویی مفدا حذف شود.

### ۴. ممنوعیت استفاده از فعالان

#### فعلی و سابق نشریات دانشجویی در مفدا

قرار بر این شد برای جلوگیری از تضعیف نشریات دانشجویی، هیچ کدام از خبرنگاران افتخاری مفدا نباید از

مدیران مسئول و سردبیران فعلی یا سابق نشریات دانشجویی باشند. مدیران مسئول و سردبیران سابق، از این رو مورد تأکید قرار گرفتند تا فعالان نشریات برای حضور در مفدا عطا‌ی نشریات دانشجویی را به لقایش نبخشند. ضمناً باید تأکید کرد مفدا وظیفه دارد برای خود، از میان دانشجویان ناآشنا با مسائل فرهنگی ظرفیتی تازه خلق کند نه اینکه از ظرفیتی که توسط نهادهایی دانشجویی مانند نشریات ایجاد شده است، بهره‌گیرد.

### ۵. حذف نشریات کاغذی مفدا

در برخی از دانشگاه‌ها مفدا اقدام به انتشار نسخه‌ی کاغذی خبرنگارهای خود کرده بود. با وجود سایت پر زرق و برق، رادیومفدا و کانال تلگرامی مفدا، انتشار نسخه‌ی کاغذی خبرنگارها که شامل محتوای تازه‌ای نمی‌شد و عمدتاً جمع‌آوری اخبار منتشر شده در طول هفته بود، صرفاً هزینه‌ای اضافی به نظر می‌رسید و تنها برتری ظاهری نشریات دانشجویی را نیز خنثی می‌کرد. به همین دلیل تصویب شد که از این پس نسخه کاغذی خبرنگارها مفدا منتشر نشود.

### ۶. ارائه امکانات مشابه خبرنگاران افتخاری

#### مفدا به نشریات دانشجویی

همان طور که اکثر فعالان نشریات دانشجویی در جریان هستند، مفدا با وجود حمایت کامل معاونت‌های فرهنگی دانشگاه‌ها هیچ کمبودی را از نظر امکانات سخت‌افزاری احساس نمی‌کند و

دقیقاً چهار هفته پیش، قبل از اینکه در چشم به هم زدنی تجمع عده‌ای در مشهد علیه روحانی و گرانی با پشت پرده‌ای کاملاً غیرمردمی به اعتراضات سراسری تبدیل شود، در پرونده‌های مفصل و با کمک فعالان نشریات سراسر کشور، به نقد و بررسی «کمیته دانشجویی مفدا» پرداختیم و حسابی پنبه این کمیته را به حق زدیم و ساختار معیوبش را مورد التفات قرار دادیم. حقیقتش را بخواهید نه من و نه کس دیگری از اعضای تحریریه انتظارش را نداشته‌ایم. سیر حوادث مربوط به مفدا به سرعت پیش برود و بر تعداد انتقادات دانشجویی نسبت به کمیته دانشجویی افزوده شود. استعفای دسته‌جمعی اعضای کمیته دانشجویی مفدا اصفهان، استعفای دبیر کمیته دانشجویی مفدا سبزوار، بیانیه انتقادی کمیته دانشجویی مفدا کاشان به ما این گونه القا کرد که تنها منتقدان مفدا ما نیستیم و بسیاری از دل‌سوزان نشریات دانشجویی به فعالیت کمیته دانشجویی مفدا اعتراض دارند. فارغ از این انتقادات، بیانیه‌ها و استعفاها، نامه سرگشاده معاون محترم فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت خطاب به اعضای هیئت تحریریه درد دل مسئله را حساس تر کرد و موجب آن شد که بحث کمیته دانشجویی مفدا ابجدی بزرگ‌تر پیدا کند. دکتر فراهانی با نامه‌ای که منتشر کردند و ما نیز آن را در شماره ۵۹ چاپ کردیم، آمادگی خود را برای انجام مصاحبه اعلام داشتند. گروهی از فعالان نشریات سراسر کشور که همگی منتقد مفدا بودند، تشکیل و جلسه‌ای برای نقد و بررسی کمیته دانشجویی مفدا در تاریخ ۱۶ دی ۹۶ با حضور دکتر محمدرضا فراهانی، معاون فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت، امیرالله گانی، مدیر کل فرهنگی وزارت بهداشت، مصطفی رهبر، رئیس اداره نشریات و تشکل‌ها و مهدی معماری، مدیر روابط عمومی معاونت فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت برگزار شد.

طبیعتاً نباید انتظار داشته باشید گزارش کامل و شرح جزئیات یک جلسه حدود ۵ ساعته را در این صفحه با قابلیت محدود، بگنجانم. اما سعی می‌کنم تا حد امکان موارد تصویب‌شده در جلسه را برای ثبت، همچنین آگاهی شما مخاطبان عزیز بنویسم.

### ۱. «کمیته دانشجویی مفدا» به «خبرنگاران

#### افتخاری مفدا» تغییر نام می‌دهد

برای جلوگیری از تراحم فعالیت مفدا با نهادهای دانشجویی از قبیل نشریات دانشجویی، کانون‌های فرهنگی، انجمن‌های علمی و... نام آن تغییر می‌یابد تا این شائبه پیش نیاید که کمیته دانشجویی مفدا به عنوان یک نهاد دانشجویی مستقل به حساب آید.

### ۲. عنوان «دبیر دانشجویی مفدا» حذف

#### خواهد شد

با توجه به روند غیردموکراتیک و غیراصولی انتخاب دبیر دانشجویی مفدا (انتصابی بودن وی)، همچنین تغییر نام کمیته، پروسه انتخاب دبیر منتفی می‌شود و از این پس کسی با عنوان «دبیر دانشجویی مفدا»



مستقل دانشجویی نخواهند داشت و موارد دیگری از این قبیل تا هر دانشجویی بنا بر سلیقه و آرمان‌های خود میان نشریات دانشجویی مستقل که کاملاً در بیان دیدگاه‌های خود آزادند و می‌توانند از امتیازات متعددی از جمله شرکت در جشنواره‌های کشوری نشریات استفاده کنند و خبرنگاری افتخاری مفدا که کاری وابسته و زیر نظر دولت است، یکی را انتخاب کنند

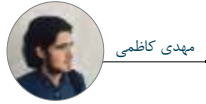
نتیجه فعالیت‌های گروه منتقد «کمیته دانشجویی» سابق مفدا، مصوباتی هستند که در بالا ذکر کردیم. حالا که به پایان کار خود رسیدیم لازم می‌دانم از خانم‌ها: پگاه منصوری، زهرا نعمتی، زهرا فراهانی و آقایان کاظم صفایی، سعید سلیمانی، عارف گلستان، علی موسوی، علی مهدوی و محمدمهدی اسماعیلی‌نیا تشکر کنم که اگر هم‌فکری، همراهی و همدلی این عزیزان نبود کار مدنی‌ای که نطفه‌اش با انتشار هفته‌نامه درد دل بسته شد، به نتیجه نمی‌رسید

ضمن اینکه مایلیم اعلام کنم ما همچنان به صورت مستقل، مفدا و قسمت خبرنگاران افتخاری آن را مورد پایش و ارزیابی قرار می‌دهیم و اگر کاری خلاف آنچه که مورد تصویب معاونت فرهنگی وزارت رسیده است، انجام گیرد قطعاً از طریق همین هفته‌نامه اطلاع‌رسانی خواهیم کرد. ■

با توجه به اینکه آیین‌نامه کمیته دانشجویی مفدا، معاونت‌های فرهنگی دانشگاه‌ها را موظف به پرداخت حق الزحمه کار دانشجویی به اعضای کمیته کرده بود، از طرفی فعالیت در عرصه نشریات دانشجویی عمدتاً بدون پرداخت حق الزحمه کار دانشجویی است، تصمیم بر این شد برای کاهش جذابیت مفدا در مقابل نشریات دانشجویی، حق الزحمه کار دانشجویی مفدا حذف شود

دانشگاه‌ها موظف باشند حداقل امکانات مشابه خبرنگاران افتخاری مفدا را برای نشریات دانشجویی فراهم کنند. شاید این سوال پیش آید که منظور از امکانات مفدا چیست؟ مقصود ما فراهم‌سازی امکانات طراحی و گرافیک خبرنگارهای مفدا برای نشریات کاغذی، ایجاد امکانات لازم برای نشریات





مهدی کاظمی

## مرده‌اند یا زنده؟ گویا مهم نیست!



که همیشه در انتظار روزهای خوب ماندند و روزهای بد و بدتر، تنها نتیجه انتظارشان شد. همان‌هایی که پوست‌شان در برابر ناکامی‌های روزگار کلفت شده بود؛ ولی قبول کنید که این سطح از ناکامی حتی برای ما هم دیگر سنگین بود!

هفته‌ای که شاهد دوره تلخ دیگری از تاریخ این سرزمین بودیم و راستش را بخواهید وقایع ناگوارش آن قدر زیاد بود که به شمار نمی‌آیند. من اما توانش را ندارم که همگی آن‌ها را برای تان بازگو کنم. ناچارم فقط به یکی از آن‌ها بسنده کنم. آن یک خبری که در بحبوحه شوک و بهت جمعی ما گم شد؛ انگار نه انگار که زندگی بیش از ۳۰ انسان هم‌وطن، از بین رفته است. (هرچند که امیدوارم تکذیبیه این جمله آخر هر لحظه سر برسد.)

۳۲ خدمه یک نفتکش که ۳۰ نفرشان هم‌وطن خود بودند، بر اثر برخورد دو کشتی و همچنین انفجار خود کشتی نفتکش در دریای شرقی چین شاید کشته شدند. واژه «شاید» در این جا، نگران‌کننده است و هم‌زمان امیدوارکننده؛ چون سرنوشت ملوانان مجهول است ولی تاکنون که بنده در حال نوشتن این مطلب هستم، هنوز هیچ خبری مبنی بر نجات بازماندگان این حادثه دل‌خراش به دست‌مان نرسیده است.

۳۰ کارگر، کیلومترها دورتر از خانواده‌های‌شان در آن سوی دنیا به کار سخت خود مشغول بودند و کارشان به جایی رسید که شوربختانه، اکنون خانواده‌های‌شان هر لحظه منتظر فقط یک خبر هستند که از این حال بی‌خبری جهنمی درشان آورد. یا حداقل خبری که دل‌گرم‌شان کند جان عزیزانشان برای بقیه هم مهم بوده و آگاه شوند که عملیات کاوش و نجات حادثه‌دیدگان به کدام مرحله رسیده است. اما کدام رسانه قرار است این خبر را به آن‌ها برساند؟ رسانه مضحک ملی؟!

رسانه ملی با وقاحت و بی‌شرمی تمام، آن‌چنان مشغول پخش دروغ‌ها و جعلیات خود است که وقت پرداختن به فاجعه رخ داده برای کارگران را ندارد. این بود که با یک خبر کوتاه، خود را خلاص نمود و باقی وقت و انرژی خود را صرف اخبار مهم و البته دروغ دیگر خود کرد!

سال گذشته همین روزها بود که فاجعه پلاسکو

سال گذشته همین روزها بود که فاجعه پلاسکو به وقوع پیوست و مثل همیشه، تعدادی کارگر دچار قهر روزگار گشته و کشته شدند. آن زمان چون این فاجعه درست وسط بزرگ‌ترین شهر ایران اتفاق افتاده بود، نمی‌شد که به آن نپرداخت و صداوسیما مجبور بود که هر لحظه، اخبار آن را دست مردم برساند.

به وقوع پیوست و مثل همیشه، تعدادی کارگر دچار قهر روزگار گشته و کشته شدند. آن زمان چون این فاجعه درست وسط بزرگ‌ترین شهر ایران اتفاق افتاده بود، نمی‌شد که به آن نپرداخت و این رسانه مجبور بود که هر لحظه، اخبار آن را دست مردم برساند. ولی فاجعه فعلی، در آن سوی قاره اتفاق افتاده است، کسی از نزدیک شاهدش نبوده و انفجارش گوش هیچ کسی جز خود آن نگون‌بختان را کر نکرده است. می‌توان خیلی راحت این یکی را بی‌خیال شد و در قبال آن، لال ماند. اما روزنامه‌ها و مطبوعات این‌گونه عمل نکردند.

متأسفانه افکار عمومی، تاکنون توجهی به این مسئله نشان نداده است؛ بخشی از آن به خاطر وقوع این اتفاق در مسافتی بسیار دور از ایران است ولی همه ماجرا هم تنها این نیست. این هفته فاجعه پشت فاجعه اتفاق افتاد و قاعدتاً، بی‌توجهی نسبت به این رخداد هم دور از انتظار نبود و زیاد هم نمی‌توان مردم را سرزنش کرد؛ ولی لازم است اکنون که مردم نسبت به بسیاری مسائل آگاه‌تر و حساس‌تر شده‌اند، در مقام پرسشگری و دغدغه‌مندی نسبت به مسائل حیاتی جامعه همچون مسئله کارگران بر آیند و نسبت به وقوع اتفاقات این‌چنینی واکنش نشان دهند.

همچنان امیدوارم تا هفته آینده که شما در حال خواندن این مطلب خواهید بود، خبرهای خوب تازه‌ای در این باب به گوش‌مان رسیده باشد. چقدر لذت‌بخش خواهد بود خواندن سرتیترهایی همچون نجات معجزه‌آسای ملوانانی که همه به اشتباه فکر می‌کردند کشته شده‌اند! حداقل در این برهه که جز بغض واکنش دیگری در برابر بسیاری از اتفاقات به وقوع پیوسته نمی‌توانیم داشته باشیم، در این مورد به‌خصوص هم کاری به جز آرزو و دعا از دست‌مان بر نخواهد آمد. شاید هم لازم است که کار را از دعاگویی و امیدواری فراتر برده و مستقیماً وارد مسائل بشویم؛ قطعاً که این یکی بسیار بهتر خواهد بود. ■

آن‌ها اخبار این فاجعه را پوشش دادند و از سوختن ۶۰ میلیون دلار سرمایه سخن گفتند! بله، قطعاً برای آن‌ها پول بسیار مهم‌تر از اجساد سوخته کارگران است. مگر کارگر برای آن‌ها چیزی جز جسد زنده‌ای است که محکوم به کار همیشگی برای افزایش سرمایه می‌باشد؟ مگر سرمایه کارکردی جز انباشت شدن از سوی یک عده برتر، مرغوب و فرادست دارد؟ طبیعی است که با وقوع چنین فاجعه‌ای هم، آن‌ها نوحه مرگ و زاری برای سرمایه از دست رفته را سر بدهند! در واقع اگر آن‌ها برای جان‌های از دست رفته زاری کنند، باید شک کرد. آن‌ها خوب بلدند که چگونه در حوادثی همچون پلاسکو، بر موج احساسات به جوش آمده مردم سوار شده و اشک تمساح بریزند؛ چون مردم فداکاری آن آتش‌نشانان شهید پلاسکو را از نزدیک دیدند و منقلب شدند. ولی برای این ملوانان مغروق، فعلاً کسی جز خانواده‌های‌شان منقلب و داغ‌دار نشده است. چیزی که در این عصر سرمایه‌سالاری زیاد دیده می‌شود، نیروی کار است؛ خیلی راحت می‌توان ۳۰ نیروی کار زنده را با نیروی کار مغروق و سوخته تعویض نمود. مهم آن نفتی است که باید با زحمت فراوان بی‌شمار کارگر استخراج شود و پولش به جای آمدن سر سفره مردم، در حساب‌های بانکی یک عده خاص ذخیره شود.

## راه‌های ارتباطی

اینستاگرام: [www.instagram.com/dardedelmagazine](http://www.instagram.com/dardedelmagazine)  
 تلگرام مدیرمسئول: [www.telegram.me/dardedel\\_admin](http://www.telegram.me/dardedel_admin)  
 کانال تلگرام: [www.telegram.me/dardedelmagazine](http://www.telegram.me/dardedelmagazine)  
 وبلاگ: [www.dardedelmagazine.blogfa.com](http://www.dardedelmagazine.blogfa.com)

سال چهارم، دوره جدید، شماره ۶۱  
**صاحب امتیاز و مدیرمسئول:** سعید جعفری  
**سردبیر:** سیدعمران دیسناد  
**گرافیک و صفحه‌آرایی:** سینا رشیدی  
**طراح قالب:** رضا آقابلیگی  
**هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):**  
 محمدرضا حسین پور / کاظم صفایی / مهدی کاظمی  
 امید نایینی / زهرا نعمتی / امیر ویسی

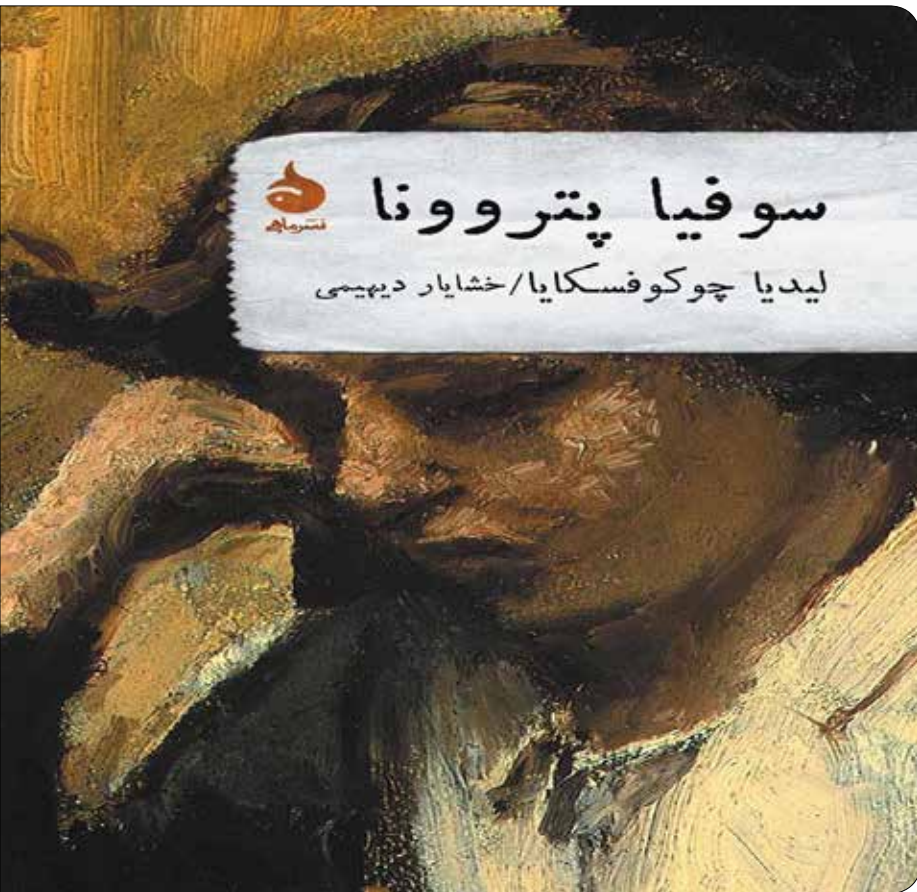
## معرفی کتاب



امیر ویسی

# موزه کمونیسم

نگاهی به رمان «سوفیا پتروونا» اثر لیدیا چوکوفسکایا



دهقانانی که زمین یا دام‌هایی بیشتر از دیگران داشتند، اولین کسانی بودند که دارایی‌های خود را از دست دادند. همسایه‌ای که به‌صورت خوک تصویر شده، کسی است که زمینش را می‌توانید تصرف کنید. اما آنان هم که این منطق نمادین را دنبال کردند، نوبت‌شان رسید و قربانی شدند.

خودکامگی، تیموتی اسنادیر، ترجمه شهاب‌الدین عباسی

حسابدار تعظیم مودبانه‌ای کرد و گفت: «اخبار انتشاراتی را شنیده‌اید؟ تیموفیف را دستگیر کرده‌اند.»

سوفیا پتروونا نفسش بند آمد: «چی؟ ولی او... ولی او بود که همه... خراب کارها را... افشا کرد...»

«و حالا یکی هم او را افشا کرده...»

## از متن کتاب

در چند دهه اخیر و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کتاب‌ها و گزارش‌های زیادی در مورد زمانه حکمرانی استالین، شرایط زندگی مردم، مصادره‌ها، اعدام‌ها و قحطی آن روزگار چاپ شده‌است که موجب شده تصویری شفاف از آن روزها داشته باشیم که شاید در برابر آن‌ها، فضا و مصایب شخصیت‌های داستان «سوفیا پتروونا»ی چوکوفسکایا چیز تازه‌ای برای ما نداشته باشد. اما اهمیت داستان «سوفیا پتروونا» در زمان نگارش آن است. چوکوفسکایا داستانش را در اواخر دهه ۳۰ میلادی نوشته‌است. زمانی که استالین در اوج قدرت بود و هیچ صدای مخالفی را تحمل نمی‌کرد و روز به روز مردم را بیشتر به جان هم می‌انداخت و برای آرمان‌های انقلاب، چه آدم‌های بی‌گناه را به تبعید، اردوگاه‌های کار و دامان گرسنگی و مرگ فرستاد. در آن شرایط پر از اختناق، چوکوفسکایا بدون هیچ احساسات‌گرایی و اغراقی و با تعهد، صداقت تمام و رعایت اصول اولیه داستان‌گویی، رمانی جذاب و خوش‌خوان را نوشته که وقتی ما با نگاه امروزمان به نظاره آن می‌نشینیم، حیرت می‌کنیم.

است. و یا «سرگین اسب‌ها را می‌خوردند، چون غالباً دانه‌های درسته گندم داشت.» (جملات از کتاب استالین مخوف نوشته مارتین ایمنس آمده‌است.) این جملات تلاش می‌کنند وضعیت اسفناک و غیرانسانی آن روزگار را انتقال دهند و چوکوفسکایا همین اتمسفر سیاه را بدون هیچ غلویی می‌سازد. و اتفاقاً به تمام رخدادهای آن زمانه هم کاملاً اشراف دارد و فقط کافی است به جملاتی که در پیشانی مطلب از کتاب خودکامگی که در سال ۲۰۱۷ نوشته شده است و خود کتاب آمده توجه کنید.

سوفیا پتروونا که همسر پزشکش را از دست داده، آپارتمان مسکونی‌اش با توجه به سیاست‌های اشتراکی با دو خانواده دیگر تقسیم شده و تنها یک اتاق برای زندگی خود و تنها پسرش، کولیا مانده‌است. مادری زیبا، نجیب و مسئولیت‌پذیر که برای آن که پسرش با آسایش به تحصیل ادامه دهد در کلاس‌های آموزش ماشین‌نویسی شرکت می‌کند و به دلیل ذکاوتش در مدت زمان کمی هم مدرکش را می‌گیرد، هم در انتشارات کار خوبی پیدا می‌کند و هم به مدیریت گروه ماشین‌نویسی می‌رسد. او با شروع کار قسمت مهمی از روحش را که پنهان مانده بود، کشف می‌کند و از این‌که می‌تواند به اهداف انقلاب و رفیق بزرگ کمک کند به شدت خوشحال است. کولیا هم که عضو سازمان جوانان کمونیست است و آرزوهای فراوان برای خدمت به کشور دارد و به دلیل همین تلاش و توجه برای ادامه تحصیل و همچنین کار در یک کارخانه صنعتی، به شهر دیگری اعزام می‌شود.

اتفاق وحشتناک اول در شب سال نو ۱۹۳۷ رخ می‌دهد و تعدادی از پزشکان شهر دستگیر می‌شوند که یکی از آن‌ها دوست خانوادگی سوفیاست. او اصلاً

باور نمی‌کند که چنین فرد نجیبی در اغتشاشات شریک باشد ولی آن‌ها به رهبر بزرگ ایمانی کامل دارند که هیچ تردیدی به دل راه نمی‌دهند. مدیر محترم انتشاراتی را نیز دستگیر می‌کنند و به ناکجاآباد و زن و دخترش را نیز به روستایی در قزاقستان تبعید می‌کنند که در آن‌جا اجازه کار هم ندارند و کسی هم نمی‌تواند به آن‌ها کمک کند. دوست صمیمی‌اش را اخراج و دیگر در هیچ کجا به او کاری نمی‌دهند و خودکشی می‌کند. شعاع دایره تصفیه‌شدگان هر لحظه بزرگ‌تر می‌شود تا کولیای سرسپرده به کمونیسم هم دستگیر و تبعید می‌شود. سوفیا فکر می‌کند که این اشتباه است و برای به دست آوردن خبری از کولیا دست به هر کاری می‌زند اما به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد و به‌تدریج از طرف جامعه طرد می‌شود.

زنی شاد، پر از امید و آرزو در لای چرخ‌های جامعه‌ای استبدادزده و پر از ریا، دروغ و منفعت‌طلبی کم‌کم تمام آنچه از انسانیت و آرمان که در اوست از بین می‌رود و تبدیل به مرده‌ای متحرک و فردی مالیخولیایی می‌شود که شروع می‌کند به وهم بافتن و گفتن آن توهمات به همسایگان. زنی با انگیزه‌های فراوان که برای رفتن به محل کار لحظه‌شماری می‌کند به زنی که اتاقش در سطره موش‌ها قرار می‌گیرد، مسخ می‌شود و دیگر انرژی برای از تخت بلند شدن و حتی شانه

کردن موهایش باقی نمی‌ماند. سوفیا مدتی بعد از دستگیری دکتر که آشنایش است و هنوز کولیا تبعید نشده و امیدوار به آینده این رژیم، همسر دکتر را در پوششی عجیب و با عصا می‌بیند که در ابتدا نمی‌شناسد و پس از پرس‌وجویی به این فکر می‌کند، این زن چرا این‌قدر پیر شده‌است؟ تعجب می‌کند و می‌گوید که مقصر خودش است. پس از دستگیری کولیا برای اطلاع از وضع او و جرمش روزها و شب‌ها در سرمای طاقت‌فرسای روسیه در صف‌های مختلف به انتظار می‌ایستد تا خبری از پسرش به‌دست آورد و به مرور او نیز در میان‌سالی به پیرزنی ژولیده و شلخته در قامتی خمیده که با عصا راه می‌رود تغییر وضعیت می‌دهد. از وحشت‌ناک‌ترین قسمت‌های داستان همین صف طولانی انتظار مردم در زندان و دادگاه‌هاست.

کمونیسم رفت و مردم بلوک شرق باز هم خندیدند و لذت دوباره‌ی زندگی در فضایی باز را تجربه کردند، اما آثار و تبعات آن حکومت و حاکمان فاسد هنوز در کتاب‌ها و مطالعات فراوان وجود دارد که نشان از عمق فاجعه است، هر چند که تمام آن کتاب‌ها هنوز نتوانسته تمام آن وحشت و خفقان را انتقال دهند. تجربه‌ای تلخ که تمام کشورها با آن دست و پنجه نرم کردند و فقط میوه‌های گندیده‌اش باقی مانده‌است. ■